

ارزیابی تأثیر شدت عمل مجازات‌ها در تحقق اهداف نظام کیفری

عبدالرضا جوان جعفری بجنوردی^۱ تاریخ دریافت: ۹۴/۰۲/۱۱

محبوبه جمالی^۲ تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۸

سید محمد جواد ساداتی^۳

چکیده

شماری از فیلسوفان و نظریه‌پردازان مجازات، بر این عقیده‌اند که خشونت نهفته در واکنش‌های کیفری از این قابلیت برخوردار است تا اهدافی هم‌چون پیشگیری از تکرار جرم، اصلاح بزه‌کار و افزایش امنیت عمومی از طریق سلب توان بزه‌کاری را فراهم آورد. این اندیشمندان تأکید می‌کنند که مجازات‌های شدید می‌تواند بازدارنده باشد؛ موجب برانگیختن حس ندامت اخلاقی در بزه‌کاران شده و یا دست کم به واسطه سلب توان آنان، امکان ارتکاب جرم را به حداقل برساند. در تقابل با این پیش‌فرض‌های فلسفی آرمان‌گرایانه، پژوهش‌های تجربی به اثبات رسانده‌اند که مجازات‌های شدید برخلاف تصور مرسوم اثر بازدارندگی نداشته و نیز از این قابلیت برخوردار نیستند که حس بدهکار بودن به بزه‌دیده و جامعه را در بزه‌کار شعله‌ور کنند. برعکس، خشونت مجازات نیروی تمام‌عیار برای زنده نگه‌داشتن حس انتقام از جامعه در بزه‌کار به شمار می‌آید. بدین ترتیب، پیش‌فرض بنیادین مقاله پیش‌رو آن است که خشونت مجازات کم‌ترین تأثیر را در تحقق اهداف نظام کیفری دارد. برای اثبات این فرضیه، روش فراتحلیل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

^۱ دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

^۳ دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

واژه‌گان کلیدی: خشونت کیفری، بازدارندگی، اصلاح و ندامت اخلاقی، ناتوان سازی، مجازات حبس.

مقدمه

خشونت در زندگی جمعی همواره به منزله بخشی از فرهنگ کنترل اجتماعی به کار گرفته شده است. در بطن تمامی نهادهای انضباطی و نیز در فرایند تعامل اجتماعی شهروندان با یکدیگر پیوسته جلوه‌هایی از خشونت قابل مشاهده است. مدرسه، زندان، خانواده و غیره جغرافیای به کارگیری خشونتی هستند که با هدف کنترل اجتماعی و شخصی اعمال می‌شود. در کنار جلوه‌های غیررسمی خشونت، واکنش‌های کیفری که از سوی نظام‌های قضایی به نمایندگی از دولت‌ها تحمیل می‌شوند؛ دربردارنده میزانی از خشونت و شدت هستند. تمامی اشکال واکنش‌های تنبیهی، از مجازات‌های بسیار خشنی هم‌چون مثله کردن، زنده زنده سوزاندن و خفه کردن گرفته تا کیفرهای حقوق بشری شده‌ای هم‌چون زندان‌های اصلاحی نوین، جلوه‌هایی از خشونت را با خود به همراه دارند.

واکنش‌های کیفری در اجتماع اهداف معینی را دنبال می‌کنند. پیشگیری کیفری به واسطه خصوصیت بازدارندگی مجازات‌ها، اصلاح به واسطه تحمیل حبس، ارتقای امنیت عمومی از طریق ناتوان‌سازی بزه‌کاران و غیره در شمار هدف‌های از پیش تعیین شده در نظام کیفری هستند. با اندکی توجه می‌توان دریافت که تمامی این کارکردها تحمیل‌کننده میزانی از خشونت هستند. با تکیه بر آن چه گذشت؛ موضوع پژوهش حاضر بررسی کاربرد خشونت در شماری از مهم‌ترین اهداف نظام کیفری است. این اهداف عبارت‌اند از: پیشگیری کیفری از طریق بازدارندگی، اصلاح مبتنی بر نظام حبس، و سرانجام افزایش امنیت عمومی. در این پژوهش در پی پاسخ به چند پرسش هستیم: نخست این که آیا خشونت نهفته در واکنش‌های کیفری ابزاری مناسب برای تحقق اهداف از پیش تعیین شده مجازات‌ها هستند؟ دیگر آن که، چه عواملی موجب توفیق یا شکست خشونت‌گرایی در واکنش‌های کیفری می‌گردد؟ برای

پاسخ بدین پرسش‌ها به بررسی کارآیی یا عدم کارآیی خشونت در کارکردهای سه گانه پیش گفته می‌پردازیم. نخست پیشگیری از طریق بازدارندگی را مد نظر قرار داده و سپس به بحث در خصوص اصلاح مبتنی بر حبس خواهیم پرداخت. در نهایت نیز حراست از امنیت عمومی به واسطه ناتوان سازی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. لازم به ذکر است که موضوع این پژوهش بررسی کارآیی یا عدم کارآیی خشونت کیفری در نظام‌های حقوقی غربی و به ویژه ایالات متحده آمریکا است. ضرورت توجه به وضعیت مجازات‌ها در غرب از این روست که کشورهای مذکور از دهه هفتاد به نحوی محسوس گرایش به شدت مجازات‌ها و گاه خشونت کیفری را تجربه کرده‌اند. تمایل به سیاست کیفری سخت‌گیرانه و به تعبیری افزایش میزان خشونت در واکنش‌های کیفری در نظام‌های غربی، به ویژه از زمانی فزونی یافت که آشکار گردید سیاست‌های ملایم اصلاح و درمان هرگز از این قابلیت برخوردار نیستند تا به هدف کنترل نرخ بزه کاری نائل آیند. در نتیجه، اهدافی چون اصلاح و بازپروری جای خود را به کنترل و سرکوب دادند.

۱- خشونت و بازدارندگی

از نگاه شماری از فیلسوفان کیفری خصوصیت بازدارندگی مجازات‌ها ابزاری برای پیشگیری کیفری از بزه کاری به شمار می‌آید. نظریه بازدارندگی که اساساً به ترس، تهدید و یک نوع اجبار و کنترل بیرونی اشاره دارد (یزدیان جعفری، ۱۳۸۸: ۲۰۸)؛ مبتنی بر این پیش فرض بنیادین است که انسان موجودی حسابگر بوده و پیش از اقدام به هر امری سود و زیان عمل خود را خواهد سنجید. در خصوص مجرمین نیز این محاسبه عقلانی مصداق خواهد داشت. بدین ترتیب، هر چه بر درجه خشونت مجازات افزوده شود؛ احتمال ارتکاب جرم کاهش پیدا می‌کند. در این نگاه مجازات با هدف پیشگیری از جرم بعدی توسط مجرم و یا دیگر مجرمان بالقوه، اعمال می‌شود (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۴: ۶۶) نظریه‌ی بازدارندگی گاه «کاهش‌گرا» یا «تقلیل‌گرا» نیز نامیده می‌شود (محمودی جانکی و آقایی، ۱۳۸۷: ۳۵۵) (دادبان و آقایی، ۱۳۸۸: ۱۲۹).

۱-۱- بازدارندگی و گزینش عقلانی

اگرچه نمی‌توان با صدور یک حکم کلی تأثیر خشونت و در نتیجه بازدارندگی واکنش‌های کیفری را انکار نمود؛ با این وجود پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه به اثبات رسانده‌اند که بر خلاف تصور مرسوم، مجازات‌ها در تحقق پیشگیری کیفری از طریق بازدارندگی چندان موفق نبوده‌اند. نویسندگان شورای اروپا معتقدند پژوهش در زمینه بازدارندگی، هنوز در ابتدای راه قرار دارد و تا اثبات درستی فرضیه‌های آن، راه بسیاری مانده است. تصورات مرتبط با بازدارندگی بر پیش فرض‌های بسیاری مبتنی است که برخی از آن‌ها در معرض چالش‌های جدی قرار گرفته‌اند (جعفریان یزدی، ۱۳۸۸: ۲۰۹). در ایتالیا نیز نتایج مشابهی به دست آمده که اثر بازدارندگی مجازات‌ها را در معرض تردید قرار می‌دهد. بر این اساس، این ایده که بزه‌کاران افرادی حسابگر بوده و در نتیجه می‌توان با افزایش خشونت مجازات آن‌ها را از ارتکاب جرم بازداشت؛ چندان منطقی به نظر نمی‌آید؛ به ویژه در خصوص مردان جوانی که خشن‌ترین جرائم را مرتکب می‌شوند (کوتر و اولن، ۲۰۱۲: ۴۹۶). هم‌چنین، اگرچه شواهدی مبنی بر تأثیر بازدارنده جزئی زندان بر نرخ بزه‌کاری وجود دارد؛ این تأثیر در مقایسه با تبعات و هزینه‌های بالای حبس آن‌قدر ناچیز است که هرگز نمی‌توان حبس را به عنوان یک مجازات مناسب پیشنهاد کرد (ریت، ۲۰۱۲: ۵۰۳).

به طور کلی، برای اثبات اثر بازدارندگی مجازات‌ها باید به سه پرسش زیر پاسخ مثبت داد: نخست، آیا بزه‌کاران بالقوه واقعاً می‌دانند که کدام رفتارها، با چه شرایطی و چه میزان مجازات، در قوانین کیفری جرم‌انگاری شده است؟ دوم، در صورت وجود چنین آگاهی‌ای، آیا مجرم آنقدر حسابگر است که هنگام ارتکاب جرم، سود و زیان این اقدام را مورد سنجش قرار دهد؟ به عبارت دیگر آیا وی عاقلانه مبادرت به جرم می‌کند؟ سومین پرسش نیز این است که اگر بزه‌کار بالقوه از مفاد قانون آگاه بوده و در عین حال توانایی کنترل رفتار خود را نیز داشته باشد؛ آیا در وضعیتی قرار دارد که بتواند رفتار قانون‌مدارانه را برگزیده و از ارتکاب جرم خودداری کند؟ پژوهش‌های تجربی به اثبات رسانده‌اند که این سه پرسش در

اغلب موارد با پاسخ منفی مواجه می‌شوند. به عنوان مثال، در خصوص پرسش نخست می‌توان به نتایج یک پیمایش در آمریکا اشاره نمود. بر اساس این پژوهش ۱۸ درصد بزه‌کاران مورد پیمایش اساساً اطلاعاتی راجع به این که مجازات‌ها و ضمانت اجراهای قانونی جرائم متعدد چیست؛ نداشتند. ۳۵ درصد از بزه‌کاران بیان داشتند که آن‌ها در لحظه ارتکاب جرم اصلاً به مقدار مجازات توجهی نکرده بودند. تنها ۲۲ درصد می‌دانستند که دقیقاً چه مجازاتی در انتظارشان است. حاصل تحقیق این بود که افراد به ندرت از قوانین کیفری آگاهی دارند (کوتر و اوتر، ۲۰۱۲: ۴۹۶). هم‌چنین، در همین پژوهش به اثبات رسیده است که بزه‌کاران اساساً احتمال دستگیری و مجازات را در نظر نمی‌گیرند؛ بنابراین با افزایش مجازات نمی‌توان انتظار افزایش بازدارندگی را داشت. اگر خشونت بیش‌تر معادل با کاهش ارتکاب جرم بود؛ باید نه تنها بزه‌کارانی که متحمل مجازات‌های خشن می‌شدند؛ بلکه دیگر بزه‌کاران بالقوه‌ای که از این مجازات آگاهی می‌یافتند نیز از ارتکاب جرم منصرف می‌شدند؛ اما نرخ بالای تکرار جرم، نشانه عدم توفیق مجازات‌ها در تقلیل نرخ بزه‌کاری است (محمودی جانکی، آقایی، ۱۳۸۷، ۳۵۲).

در خصوص میزان آگاهی و اطلاع عموم شهروندان از قوانین باید اذعان داشت این امر در درجه اول به نوع و ماهیت قانون بستگی دارد. شهروندان معمولاً از جرائم طبیعی بیش‌تر از جرائم قراردادی مطلع می‌شوند؛ زیرا قبح و زشتی جرائم طبیعی ذاتی است. با این وجود آگاهی از جرائم طبیعی تنها در حد اطلاع از اصل مجرمانه بودن عمل است و نه برخورداری از دانش دقیق در خصوص مجازات و خصوصیات آن جرم (یزدیان جعفری، ۱۳۸۸: ۲۱۰). در همین زمینه پژوهشی در پنج ایالت آمریکا صورت گرفت و به اثبات رساند که تصور و اعتقاد مردم با آنچه قانون می‌گوید همخوانی ندارد. این پژوهش شامل آگاهی یا عدم اطلاع مردم از چهار قاعده حقوقی مهم بود. این چهار قاعده عبارت‌اند از: وظیفه کمک کردن به افراد در معرض خطر؛ استفاده از نیروی کشنده دفاعی در وضعیتی که مدافع بتواند عقب نشینی کند؛ گزارش جنایتی که فرد از آن اطلاع یافته و استفاده از

نیروی کشنده در دفاع از اموال (همان: ۲۱۱). با این وصف، زمانی که فرض آگاهی به قانون در عموم مردم و مجرمین بالقوه واقعیت خارجی ندارد؛ به سختی می‌توان از بازدارندگی مجازات‌ها صحبت به میان آورد.

در ارتباط با سؤال دوم به نظر می‌رسد این تصور که تمام مجرمین پیش از ارتکاب جرم به محاسبه عقلانی می‌پردازند؛ بدون در نظر داشتن موقعیتی که به ارتکاب جرم انجامیده است؛ ساده انگاشتن بیش از حد موضوع باشد (غلامی، ۱۳۸۲: ۳۸). در بسیاری از موارد موقعیت مجرم یا شرایط ارتکاب جرم به گونه‌ای است که فرصت هرگونه اندیشه و سنجش را از انسان سلب می‌کند. جرم ممکن است در واکنشی نسبت به احساسات و ادراکات آنی فرد، یا تحت تأثیر مصرف داروهای مخدر ارتکاب یابد (جعفریان یزدی، ۱۳۸۸: ۲۱۱) به عنوان مثال، در یک پژوهش چنین نتایجی به دست آمد: نیمی از همه زندانیان زندان‌های ایالتی در آمریکا، هنگام ارتکاب جرم تحت تأثیر مواد روانگردان و الکل بوده‌اند (ریت، ۲۰۱۲: ۲).

اختلال روانی در شمار عواملی است که می‌تواند قدرت محاسبه را از بزه‌کار سلب کند. گرچه بیماری روانی لزوماً موجب سلب مسئولیت کیفری نمی‌شود؛ لیکن عاملی تأثیرگذار در از کار افتادن قوای سنجش مجرم است. تحقیقات ثابت کرده‌اند که وجود بیماری‌های روانی متعدد در مجرمین، به ویژه مجرمین مادام‌العمر یک امر کاملاً معمول است. در یک مطالعه وسیع در آمریکا بر روی ۱۸۰۰ نفر از نوجوانان مقیم کانون اصلاح و تربیت از هر ۱۰ نفر ۶ نفر دارای چندین اختلال روان‌پزشکی بودند (بورم، ورهاگن، ۱۳۹۰: ۷۶). گاه اساساً مجرم فرصت لازم برای تحلیل منافع و مضرات حاصل از جرم را ندارد. به عنوان مثال نمی‌توان از فردی که در معرض یک حمله‌ی فوری قرار گرفته است انتظار داشت که قواعد گسترده و پیچیده‌ی دفاع مشروع را به‌طور منطقی تحلیل کند تا مبادا مرتکب جرم شود (جعفریان یزدی، ۱۳۸۸: ۲۱۴).

هم چون دو پرسش دیگر، پرسش سوم نیز با پاسخ منفی نظریه پردازان مواجه شده است. نوبت به این سؤال می‌رسد که آیا بزه کار در وضعیتی قرار دارد که مجازات توان بازداشتن وی از ارتکاب جرم را داشته باشد؟ شماری از نظریه پردازان بازدارندگی بر این باورند که همه انسان‌ها در ارزیابی رفتارهای خود شباهت دارند. بنیاد معتقد بود که می‌توان یک معیار و میزان جهان‌شمول برای رنج و لذت در همه انسان‌ها یافت. درک مشترکی از درد و رنج در همه افراد وجود دارد. با این حال نمی‌توان این ادعا که همه افراد در خصوص مفهوم درد و رنج به یک نحو می‌اندیشند را به صورت مطلق پذیرفت. موقعیت متفاوت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی افراد زمینه را برای درک متفاوت از این مفاهیم فراهم می‌آورد. در نتیجه، زیان مجازات به یک اندازه نمی‌تواند موجب بازدارندگی از ارتکاب جرم شود. به راستی چگونه می‌توان ادعا کرد فردی که از موقعیت اجتماعی ویژه‌ای برخوردار است؛ به اندازه یک ولگرد ناامید و بی‌خانمان از مجازات بهرآسد! حتی اشخاصی که پیوندهایی با اجتماع دارند و به هنگام اقدام کاملاً حسابگر هستند؛ به یک میزان از مجازات نمی‌هراسند (غلامی، ۱۳۸۲: ۱۴۰). خشونت مجازات برای افرادی اثر بازدارندگی دارد که دارای حداقلی از موقعیت‌ها و سرمایه‌های اجتماعی بوده و دل‌بستگی‌هایی داشته باشند که برای حفظ آن‌ها تلاش کرده و از طریق آن‌ها تهدید شوند. در مقابل، افرادی که در اجتماع به حاشیه رانده شده‌اند؛ کم‌تر تهدیدی در مورد آن‌ها کارساز است. به عنوان مثال در برخی کشورهای غربی افراد بی‌خانمان و کارتن خواب، در اوایل فصل سرد مرتکب جرایمی می‌شوند که مجازات حبس چند ماهه داشته باشد تا به این ترتیب فصل سرد سال را در یک سرپناه به همراه پوشاک و غذا سپری کنند (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸: ۱۰۷ - ۱۱۰) (دادبان، آقایی، ۱۳۸۸: ۱۴۲). در نتیجه، چنانچه افراد از قانون اطلاع داشته و نیز به هنگام ارتکاب رفتارهایشان کاملاً حسابگر باشند؛ لیکن از حداقل استانداردهای زندگی برخوردار نباشند؛ نمی‌توان انتظار داشت که مجازات در برابر آن‌ها حالت بازدارنده داشته باشد.

از دیگر عوامل تضعیف اثر بازدارندگی مجازات‌ها بعد زمانی است. وقفه زمانی میان ارتکاب فعل مجرمانه و مجازات گاهی بسیار طولانی است (غلامی، ۱۳۸۲: ۱۴۱). این فاصله ارتباط فعل مجرمانه و نتیجه تنبیه را در اذهان کم‌رنگ می‌کند (بکاریا، ۱۳۸۵: ۱۷). از طرفی از آن‌جا که مجرم از ارتکاب جنایت خود فواید آنی کسب می‌کند؛ مزایای کوتاه‌مدت ناشی از جرم ممکن است بر عواقب طولانی‌مدت آن بچربد. در این شرایط وی ممکن است زندان را صرفاً یک مخاطره شغلی برای خود بداند؛ در نتیجه اگر شناسایی و دستگیر شود تنها درسی که می‌گیرد این است که گرفتار شده است (بیش از آن‌که احساس کند مرتکب جنایتی شده). مجرم رفتارش را با استفاده از تجربیاتی که در زندان به دست می‌آورد، اصلاح می‌کند اما این اصلاح‌پذیری در جهت اجتناب از دستگیری مجدد است و نه در جهت صرف نظر کردن از تکرار جرم (پوت واین، سامونز، ۱۳۸۳: ۹۵).

۲-۱- حبس‌های طولانی‌مدت و کاهش اثر بازدارندگی

محققان معتقدند محکومیت‌های طولانی‌مدت به حبس بیش از پیش اثر بازدارندگی آن را کاهش می‌دهد. یافته‌ها ثابت کرده که زندانیان میزان بالاتری از اضطراب و افسردگی را نسبت به شهروندان عادی جامعه تجربه می‌کنند. این میزان اضطراب و افسردگی با گذشت زمان و طولانی‌شدن حبس کاهش می‌یابد (پوپ واین، سامونز، ۱۳۸۳: ۹۵). تقریباً پس از گذشت ۶ ماه از آغاز حبس، زندانیان به وضعیت قبلی از سلامت روانی باز می‌گردند (کوتر و اولن، ۲۰۱۲: ۴۹۶). این امر نشان می‌دهد که اضطراب و ناامیدی یک واکنش روانشناختی به حبس است؛ اما با گذشت زمان، زندانی با موقعیت موجود سازگار می‌شود (پوپ واین، سامونز، ۱۳۸۳: ۹۵). قابل درک است که این سازگاری اثر بازدارندگی حبس را تا حدود بسیار زیادی کاهش می‌دهد. بشر در یادآوری تجربیات، از «فراموشی طول مدت»^۱ رنج می‌برد. به تعبیر دیگر، ما به درستی طول مدت تجربیات خوب یا بد را به یاد نمی‌آوریم؛ بنابراین اندیشه زندانی شدن فقط کسانی را از جرم باز می‌دارد که آن را تجربه نکرده‌اند

^۱ Duration Neglect

(کوتر و ولن، ۲۰۱۲: ۴۹۶). در حقیقت، یک تجربه بد می‌تواند همیشه در ذهن بماند؛ اما همین تجربه بد چنانچه طولانی شود؛ جز تبعات ناگوار روانی و اجتماعی نتیجه‌ای به دنبال نخواهد داشت. تهدید به حبس ممکن است کسانی را که تاکنون آن را تجربه نکرده‌اند از ارتکاب جرم بازدارد؛ اما برای اشخاصی که حداقل یکبار آن را تجربه کرده‌اند؛ نمی‌تواند یک تهدید جدی محسوب شود (همان). رابینسون نیز در مطالعات خود دریافت که خشونت مجازات و به ویژه زندان نمی‌تواند عامل مناسبی برای بازدارندگی تلقی شود. طبق مطالعات وی، ۵۰ درصد خودکشی‌های داخل زندان در همان ۲۴ ساعت اول اتفاق می‌افتد. پس از این مدت، عامل تطبیق و سازگاری با محیط از شدت فشار مجازات کاسته و با افزایش طول مدت حبس میزان بازدارندگی آن کم‌تر می‌شود. شاید به همین علت، او معتقد است مجازات‌های کوتاه و سریع همانند یک شوک، اثر بازدارنده بیش‌تری نسبت به حبس‌های طولانی مدت دارد^۱ (یزدیان جعفری، ۱۳۸۸: ۲۲۰).

شواهد دیگری در مورد تکرار جرم، این یافته‌ها (این که مجازات‌ها به معنای واقعی بازدارنده‌اند یا خیر) را تأیید می‌کنند. محققان دریافتند زندانیانی که محکومیت‌های طولانی‌تری را سپری کرده‌اند؛ پس از آزادی زودتر از کسانی که مجازات حبس کوتاه‌تری داشتند مرتکب تکرار جرم می‌شوند. به این ترتیب، حبس به ویژه حبس طولانی‌تر هم احتمال وقوع جرم و هم سرعت تکرار آن را افزایش می‌دهد (کوتر و اولن، ۲۰۱۲: ۴۹۶). دپارتمان ایتالیا لایحه‌ای با عنوان لایحه قانونی بخش‌بندی جمعیتی در سال ۲۰۰۶ به تصویب رساند و به استناد آن، ۳ سال کاهش محکومیت برای اشخاصی که جرمشان را قبل از می ۲۰۰۶ مرتکب شده باشند؛ در نظر گرفت. نتایج این آزمایش نشان داد^۲ که تخفیف میزان

۲ شاید تنها استثنای افزایش بازدارندگی مجازات‌ها همزمان با افزایش شدت آن، مجازات‌های مالی باشد؛ چرا که جزای نقدی این خصوصیت را دارد که هم‌زمان با افزایش مبلغ، زیان درک شده آن نیز افزایش می‌یابد.

۱ زمانی که واکنش مجرم نسبت به متغیرهای قانونی (مثل کاهش یا افزایش مجازات یا تغییر در شرایط جرم‌انگاری) اندازه‌گیری می‌شود به آن آزمایش طبیعی گفته می‌شود. علت نام‌گذاری به طبیعی آنست که هرگونه تغییری در

محکومیت به طور قابل توجهی، احتمال تکرار جرم را کاهش می‌دهد. در یک پژوهش میدانی در آمریکا^۱ با طرح این سؤال که آیا با افزایش نرخ حبس، میزان قتل کاهش می‌یابد؛ رابطه نرخ حبس و ارتکاب قتل بررسی شد. در سال ۱۹۷۰ در هر صد هزار نفر، نرخ حبس ۹۶ نفر و نرخ قتل ۸/۳ نفر بود. در سال ۱۹۸۵ نرخ حبس دو برابر شد و به میزان ۲۰۲ نفر رسید؛ در حالی که نرخ قتل نیز به ۸/۴ افزایش یافت. در سال ۱۹۹۶ نرخ حبس مجدداً دو برابر شد؛ یعنی به رقم ۴۲۷ نفر در هر صد هزار نفر رسید. این در حالی بود که میزان قتل هم چنان ۸/۴ باقی ماند. قابل درک است که دو برابر کردن و حتی چهار برابر کردن نرخ حبس کم‌ترین کاهشی در یک دوره ۲۶ ساله در میزان ارتکاب قتل ایجاد نکرد. اگر معتقد باشیم که استفاده بسط‌یافته از مجازات زندان می‌تواند تأثیر بازدارنده بر میزان خشونت داشته باشد؛ به نتیجه‌گیری معکوسی خواهیم رسید چون مشاهده می‌کنیم که نه تنها حبس بیش‌تر از خشونت نکاسته بلکه بر آن افزوده است (گلیکا و لی، ۲۰۰۴: ۳۰۵).

آمار دیگری نیز در همین رابطه وجود دارد که بر اساس آن خشونت مجازات‌ها نه تنها بزه‌کاری را متوقف نمی‌کند؛ بلکه بیش از پیش به آن دامن می‌زند. با بررسی تغییرات نرخ حبس و قتل در محدوده سال‌های ۱۹۴۲ تا اواخر دهه ۱۹۹۰ ادعای پیش‌گفته اثبات خواهد شد. در بین سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۶۷ (در طول ۲۳ سال) نرخ حبس در آمریکا در هر صد هزار نفر ۱۰۰ نفر و نرخ قتل ۵ نفر بود. درست بیست سال بعد، یعنی زمانی که خشونت مجازات‌ها بسیار زیاد شده بود؛ نرخ قتل نیز رو به فزونی گذاشت. از حدود سال ۱۹۷۲، بر میزان شدت مجازات‌ها و مدت محکومیت‌های حبس افزوده شد؛ اما درست در همین زمان نرخ قتل به بالاترین سطح ثبت شده خود در تاریخ آمریکا رسید؛ به عبارت دیگر نرخ حبس با افزایش ۶ برابری به میزان ۶۰۰ نفر در هر صد هزار نفر و نرخ قتل با افزایش دوبرابری به میانگین ۱۰ نفر در هر صد هزار نفر صعود کرد. توجه به این آمار نشان می‌دهد از ۱۹۷۲ تا اواخر ۱۹۹۰،

متغیرهای قانونی بدون هیچ‌عمد و نقشی از طرف محققان و جرم‌شناسان صورت می‌گیرد و نقش محققان در این موارد تنها بررسی و اندازه‌گیری اثر تغییرات ایجاد شده است.

^۱ شاخص مناسب شناخته شده برای اندازه‌گیری اهداف علمی، جرم قتل می‌باشد

درست زمانی که دولت دائماً نرخ حبس خود را افزایش می‌داد؛ ایالات متحده بیماری همه‌گیری به نام خشونت جنایی را تجربه می‌کرد. اگر استفاده گسترده از مجازات زندان اثر بازدارنده داشت؛ نباید این‌گونه با افزایش نرخ جرائم مواجه می‌شدیم^۱ (ریت، ۲۰۱۰: ۷).

۲- خشونت و اصلاح بزه‌کاران

اصلاح بزه‌کار از طریق تحمیل مجازات در شمار دیگر اهداف تعیین‌شده برای خشونت کیفری قرار دارد. اندیشمندانی که واکنش‌های کیفری را مسیری برای متنبه شدن و در نتیجه اصلاح بزه‌کار می‌دانند؛ بر این باورند که بزه‌کارانی که زندان را تجربی می‌کنند؛ برانگیخته می‌شوند تا از رفتارهای مجرمانه پرهیز کنند (پوپ و این، سامونز، ۱۳۸۳: ۱۹۴)؛ به عبارت دیگر، معتقدان به این اندیشه بر این باورند که بزه‌کار با تحمل مجازات درس خوبی گرفته و تأدیب می‌شود. مثلاً برخی محققان در مقام تقسیم‌بندی بزه‌کاران معتقدند: «باید بزه‌کاران حرفه‌ای که هدفشان به دست آوردن سود یا وارد کردن صدمه به اجتماع است و امیدی به اصلاح آن‌ها نمی‌رود را از بزه‌کارانی که با مجازات قابل اصلاح هستند؛ تفکیک نمود. در مورد گروه دوم مجازات کیفری شدید برای بازپروری آنان مؤثر است» (معظمی، ۱۳۷۹: ۴۱). از نگاه شماری از فیلسوفان کیفری مجازات از این قابلیت برخوردار است تا تصورات اخلاقی بزه‌کار را دگرگون کرده و شهروندان طغیانگر در برابر قانون و نظم را به افرادی مطیع و برخوردار از نیروی خودکنترلی تبدیل نماید (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۴: ۷۰ و ۷۱). آموزش مهارت‌های شغلی یا ایجاد ندامت اخلاقی می‌تواند زمینه‌ساز چنین دگرگونی باشد (کوتر و اولن، ۲۰۱۲: ۵۰۱).

^۱ این نتیجه‌گیری در مقایسه با دیگر کشورهای توسعه‌یافته تأیید می‌شود. نرخ حبس و قتل در آمریکا به ترتیب ۵ تا ۱۰ برابر بیش‌تر از دیگر کشورهای توسعه‌یافته است (اروپای غربی، کانادا، استرالیا، نیوزلند، ژاپن).

۱-۲- مجازات و شعله‌ور ساختن حس انتقام در وجود بزه‌کار

به رغم گزاره‌های خوشبینانه‌ای که خشونت مجازات را مسیری برای ندامت اخلاقی تصور می‌کنند؛ نمی‌توان انتظار داشت که زندان یا دیگر اشکال واکنش‌های کیفری آن‌چنان که باید موجب ایجاد دگرگونی اخلاقی در بزه‌کار شوند. نباید فراموش کرد که بزه‌کاری تا حدود قابل توجهی حاصل سوء کارکرد نهادهای تربیتی و آموزشی در اجتماع است. چگونه می‌توان تصور کرد رسالتی که این نهادها در تحقق آن شکست خورده‌اند؛ خشونت مجازات به انجام برساند؟ *ولنات* / استریت به عنوان نخستین زندان ایالات متحده آمریکا، در سال ۱۷۷۶ در فلادلفیا افتتاح شد. این زندان به واسطه طراحی ویژه، یک انقلاب در اجرای مجازات حبس به شمار می‌آمد. زندان *ولنات* / استریت بر اساس نظریه *کواکر* مبنی بر رستگاری پایه‌گذاری شد. این زندان بیش از آن که برای انتقام‌گیری از بزه‌کاران ساخته شده باشد؛ مکانی برای اصلاح آنان تصور می‌شد. در حقیقت اعتقاد بر این بود که اصلاح و ندامت بزه‌کاران از طریق درون‌اندیشی، توبه، طلب استغفار و مطالعه کتاب مقدس قابل دستیابی است. با این وجود طراحی این زندان نیز خود از جهاتی مشکل‌آفرین بود. به عنوان مثال برای دسترسی به محیطی که موجب درون‌اندیشی و پشیمانی بزه‌کار می‌شد؛ سلول‌های انفرادی تنها گزینه ممکن بودند. در این سلول‌ها به آن‌ها کتاب مقدس داده شده و هرگونه مرآده و گفت‌وگو ممنوع اعلام می‌گردید. در واقع هدف آن بود تا از طریق ایجاد فضایی برای مراقبه و عبادت، احساس گناه در بزه‌کار به وجود آمده و او هم‌چون یک راهبه مسیر سعادت را طی کند (گیلیگان و لی، ۲۰۰۴: ۳۱۰). با این وجود هرگز به این مسئله توجه نشده بود که خشونت مجازات احساس پشیمانی و ندامت را کاهش می‌دهد. توبه، خلوت و مراقبه زمانی می‌تواند سازنده باشد که به صورت اختیاری انجام شود (و نه اجباری). حقیقت این است که مجازات احساس گناه را کاهش داده و با افزایش احساس ننگ و عار، حس انتقام را برمی‌انگیزد. زمانی که احساس خردشدگی به درجه‌ای برسد که فرد «مرگ خود» را تجربه کند؛ در حالی که ظرفیت کافی را برای احساس گناه و پشیمانی دارا نیست؛ این احساسات به افزایش حس انتقام در وی منجر خواهد شد (پیشین: ۳۰۹).

پس از گذشت چند سال از گشایش این زندان اندک‌اندک مشکلات آشکار شد. شلوغی زندان، بی‌کاری و بطالت وقت، نظارت ضعیف و فساد از جمله مشکلات این زندان بود؛ مشکلاتی که بیش از پیش آرمان اصلاح از طریق خشونت مجازات را دور از دسترس می‌کرد. برای رفع این مشکلات، زندانی جدید با سلول‌های انفرادی بیش‌تری ساخته شد تا ارزش سلول‌های حبس انفرادی را ثابت کند. با این وجود ساخت این سلول‌ها نیز نتوانست موجب اصلاح بزه‌کاران شود (مای، ۲۰۰۰: ۱۹).

به طور کلی تا پیش از عصر مدرن، وضع زندانیان بی‌شبهت به برده‌ها نبود. بزه‌کاران پس از خوردن برچسب اراذل و اوباش در غل و زنجیرهایی که در زندان تعبیه شده بود؛ به بند کشیده می‌شدند. این اعمال با هدف مهار خشونت زندانیان علیه آن‌ها انجام می‌شد؛ لیکن این محیط خصمانه هرگز توان کنترل خشونت بزه‌کاران را نداشته و برعکس، حس انتقام را در آنان شعله‌ور می‌ساخت (همان). بعدها پژوهش‌های تجربی به اثبات رساند که ایجاد چنین محیط‌هایی بزه‌کاران را مبدل به دیوانه‌هایی می‌کند که طالب خودکشی یا آسیب‌زنی به خود و دیگران می‌کند (گیلیگان و لی، ۲۰۰۴: ۳۰۴).

۲-۲- ساختار زندان‌ها و افزایش نرخ تکرار جرم

پژوهشگران کیفی دریافتند که اصلاح نه به واسطه خشونت، بلکه در صورت وجود یک محیط امن و توأم با حمایت صورت می‌پذیرد (وسنر و شودلر، ۲۰۱۴: ۸۶۲). با این وجود زندان‌های فعلی برای تحقق هدف اصلاح با موانعی مواجه هستند. برخی از این محدودیت‌ها به قرار زیر است:

نخست آن که کمبود فضای لازم در زندان، موجب کاهش آثار اصلاحی آن خواهد شد (پاک نهاد، ۱۳۸۸: ۲۷) (یزدیان جعفری، ۱۳۹۱: ۴۸). جنبش اصلاح و درمان تمرکز عمده‌ای بر زندان، به عنوان درمانگاه مجرمین و محلی برای اجرای برنامه‌های اصلاحی داشت؛ با این وجود تراکم جمعیت کیفری مانع از آن بود که بتوان مقدمات بازاجتماعی کردن زندانیان را در آن فراهم کرد. در حقیقت، فضای کم‌تر علاوه بر این که موجب بروز مشکلات بهداشتی می‌شد؛ امکان طبقه‌بندی زندانیان را نیز از بین می‌برد (همان).

دومین محدودیت مربوط به وضعیت نامناسب روحی و روانی‌ای بود که مجرمان در آن قرار می‌گرفتند.^۱ بر اساس یافته‌های یک پژوهش، در سال ۲۰۰۰ جمعیت بیماران روانی در زندان‌های آمریکا، بیش از دو برابر جمعیت آن‌ها در بیمارستان‌های روانی بود (مای، ۲۰۰۰: ۱۰۵). راس گزارشی از وضعیت زندان‌های آلمان ارائه داد که اثبات می‌کرد نیمی از زندانیان از اختلالات روانی رنج می‌بردند (پوپ واین و سامونز، ۱۳۸۳: ۱۹۶). بدیهی است

^۱ حتی مردمانی که بیمار نیستند با اقامت طولانی در این مکان‌ها ممکن است بیمار شوند. برای زندانیان با جرائم سنگین‌تر نگهداری در سلول‌های انفرادی شرایط مصیبت‌آورتری به وجود می‌آورد (مای، ۲۰۰۰: ۱۱۹) مدیر خدمات روانی در لس آنجلس در بخش زندان کشوری معتقد است این تصور که زندان می‌تواند موجب اصلاح شود؛ یک برداشت کاملاً نادرست می‌باشد؛ بلکه زندان یک محیط وحشتناک است که برای مردم سالم هم مناسب نیست.

حبس کردن بیماران روانی نمی‌تواند به درمان آن‌ها کمک کند.^۱ فراتر از آن شواهد نشان می‌دهد زندان‌های موجود، اثرات تخریبی بر عملکرد روان‌شناختی زندانیان داشته و با شعله‌ور کردن حس انتقام و خشونت در آنان میزان خطرناکیشان را افزایش می‌دهد (مای، ۲۰۰۰: ۱۵).

در اسکاتلند نیز نتایج مشابهی به دست آمد. هیدر تعدادی از زندانیان را مورد آزمون قرار داده و به این نتیجه رسید که ۵۹ درصد آن‌ها به‌طور معناداری دچار مشکلات روان‌شناختی شدند. هم‌چنین، ۲۰ درصد آن‌ها علایم سایکوتیکی از قبیل توهم و هذیان پیدا کرده بودند (پوپ واین و سامونز، ۱۳۸۳: ۱۹۶). میزان خودکشی در میان زندانیان در مقایسه با شهروندان عادی بسیار بیش‌تر است. در سال ۱۹۹۰ این میزان در اسکاتلند چهار برابر افراد عادی بود.^۲ (همان، ۱۹۶). هم‌چنین به اثبات رسیده است که میان مدت در حبس بودن با شدت اختلالات روانی رابطه معناداری وجود دارد. به نحوی که هرچه مدت حبس بیش‌تر باشد شدت اختلالات روانی نیز افزایش می‌یابد (پایگاه فرهنگی اطلاع‌رسانی تیبان زنجان: ۱۳۹۱). از دیگر پیامدهایی که بر حبس‌های طولانی‌مدت مترتب می‌شود؛ بالا رفتن درجه خطرناکی مجرم و در نتیجه افزایش احتمال تکرار جرم است. بر اساس گزارشی که کمیسیون تعیین مجازات کانادا در سال ۱۹۸۷ منتشر کرد؛ زندان محکومان غیرخشن را به افراد خشن تبدیل کرده و درجه خشونت محکومین خشن را نیز افزایش می‌دهد (پاک نهاد، ۱۳۸۸: ۱۰۹).

^۱ زندان‌ها محیط‌هایی هستند که در آن تیغ صورت تراشی بلعیده می‌شود. این رفتارها در جهان آزاد علایم جدی بیماری روانی به شمار می‌آیند؛ اما از آن‌جا که این رفتارها در زندان‌ها رایج است؛ با هنجارهای محیطی آن قابل انطباق می‌باشد (مای، ۲۰۰۰: ۱۲۳).

^۲ افرادی که در معرض بیش‌ترین خطر خودکشی هستند افرادی‌اند که در بازداشتگاه‌ها منتظر دادرسی مجدد هستند و پس از آنان کسانی‌اند که مجازات زندان آن‌ها حبس ابد بود و در سال‌های اول تحمل حبس بسر می‌بردند. حبس انفرادی به خودی خود می‌تواند موجب انواع خاصی از سندروم‌های روانی شود. در بدترین مراحل این سندروم به روان‌پریشی و حالت‌های هذیانی منجر می‌شود که در خشونت اتفاقی، خود آسیب‌زنی و رفتارهای خودکشی به بار می‌نشیند.

هم‌چنین تخمین زده شده است که میزان خشونت در محیط زندان‌های آمریکا پنج برابر جهان آزاد است (مای، ۲۰۰۰: ۱۰۷).^۱

به‌طور کلی عواملی همچون شیوه زندانی کردن، برخوردهای خشن و توهین‌آمیز، بی‌عدالتی نسبت به اشخاصی که توان دفاع از خود و حتی کوچک‌ترین اعتراضی را ندارند (پاک نهاد، ۱۳۸۸: ۱۰۹)؛ اطلاع دادرسی و اقامت طولانی‌مدت در محیط بسته باعث بروز اعتصابات، خودکشی‌ها و شورش‌ها در محیط زندان می‌گردد (شمس، ۱۳۹۲: ۲۱). مارک آنسل زندان را مدرسه تکرار جرم می‌داند. با وجود اعمال مجازات زندان، هر ساله بر میزان جرائم، بزه‌کاران و زندانیان افزوده شده است. برخی متخصصان زندان‌ها را نه مؤسسات تأدیبی بلکه مؤسسات آموزش عالی جنایی می‌دانند؛ چرا که این مکان‌ها فرصت برخورد مجرمانی که فقط مرتکب یک جرم شده‌اند؛ با مجرمان مزمن و حرفه‌ای را فراهم می‌کند (کیفی، ۱۹۸۲: ۲).

حبس کردن مجرمان برای مدت طولانی بدون هیچ سعی و تلاشی برای اصلاح و درمان آنان یک حماقت با منفعتی کوتاه‌مدت و مبارزه‌ای از پیش باخته است (گلیگان و لی، ۲۰۰۴: ۳۰۵). اگر در اعصار گذشته مجرمان با چرخ و دیگر شکنجه‌های کشنده مجازات می‌شدند (بکاریا، ۱۳۸۵: ۸)؛ در دنیای متمدن امروز بزه‌کاران در سلول‌های تاریک زندان‌ها، زنده زنده به خاک سپرده می‌شوند. در مقایسه با تعذیب جسمانی، این شکنجه روحی آن‌قدر مخرب است که زندانیان را خشن‌تر، به لحاظ روحی نامتعادل‌تر کرده و آن‌ها را به سوی

^۱ برای درک این که چرا مجازات بیش از آن که از خشونت پیشگیری کند به آن دامن می‌زند؛ توجه به این نکته ضروری است که مجازات به تولید برخی احساسات در بزه‌کار دامن می‌زند. احساساتی هم‌چون شرمندگی، حقارت، کم‌ارزش بودن، مورد اهانت قرار گرفتن، رسوا شدگی، اعتراف به شکست، مسخره شدن، دفع شدن و غیره (گلیگان و لی، ۲۰۰۴: ۳۰۴). این احساسات برای متهمین و مجرمینی که به دام دستگاه عدالت کیفری می‌افتند؛ چندان نا آشنا نیست. از نگاه جامعه گرفته تا رفتار غیرانسانی قضات و کارگذاران زندان، مملو از القائات تحقیر کننده است.

خودکشی یا آسیب زدن به دیگران هدایت می‌کند (همان: ۳۰۲). در حقیقت زندان‌های جدید شکنجه روانی و انقیاد روح را جایگزین تعذیب جسمانی کرده‌اند (همان: ۳۰۴).

۳- خشونت و تأمین امنیت عمومی

از نگاه فلسفی ممکن است خشونت کیفری زمینه را برای تأمین امنیت عمومی فراهم آورد. ناتوان‌سازی از طریق حبس کردن بزه‌کاران، مصداقی از خشونت مجازات است که امکان تکرار مجدد جرم را از بین می‌برد (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۴: ۷۷). در حقیقت، بزه‌کار در هنگام حبس نمی‌تواند جرمی علیه شهروندان عادی مرتکب شده و در نتیجه امنیت عمومی ارتقاء می‌یابد. در نتیجه، حبس طولانی‌مدت به معنای پایدار شدن امنیت در جامعه است. بدین ترتیب، حتی اگر مجازات و به ویژه حبس فاقد اثر بازدارندگی شناخته شده و یا ناتوان از اصلاح بزه‌کاران باشد؛ حداقل به واسطه ناتوان‌سازی موجب ارتقای امنیت عمومی می‌شود (کوتر و اولن، ۲۰۱۲: ۵۰۱).^۱

در یک پژوهش میدانی هنگامی که از کارمندان بخش‌های اصلاحی آمریکا پرسیده شد چرا آن‌ها نیاز دارند که برخی مجرمان را ۲۳ ساعت در روز در واحدهای قفل شده^۲ نگهداری کنند؛ پاسخ آن‌ها چنین بود: ما همواره نیازمند بخش‌های کنترل شده‌ای هستیم که بدترین از میان بدترین مجرمان را در آن‌جا نگهداری کنیم (مای، ۲۰۰۰: ۱۲۳). تصور رایج در میان این کارمندان آن است که ساکنان سلول‌های انفرادی ظالم‌ترین بزه‌کاران هستند. با

^۱ برنامه ۶۰ دقیقه در آمریکا، از یک افسر اطلاعاتی زندان‌های خلیج پلیکان پرسید آیا زندان جامعه را امن‌تر می‌کند؟ زندانیانی که اغلب از بیماری‌های روانی رنج می‌برند؛ بدون هیچ‌گونه آموزش، مشاوره و شغلی و در بسیاری از موارد حتی بدون داشتن جایی برای رفتن روانه خیابان‌ها می‌شوند. این زندانی کردن چگونه ممکن است به جامعه کمک کند؟ پاسخ افسر چنین بود: من نمی‌توانم به این سؤال شما پاسخ دهم. این سؤال بالاتر از سطح معلومات من است (مای، ۲۰۰۰: ۱۲۳).

^۲ Free Standing

این وجود واقعیت به نحوی دیگر است: بزه کاران به بند کشیده شده در این مکان‌ها اغلب مفلوکان روی زمین هستند؛ مردمی که بی‌سواد، به لحاظ روانی بیمار و دارای مشکلات عصبی می‌باشند. متأسفانه نظام کیفری مبتنی بر خشونت و حتی دست اندرکاران آن (مانند همین کارکنان) در پی آن هستند تا افرادی با این خصوصیات را که بیش از هر چیز نیازمند حمایت هستند؛ در معرض خشونت قرار دهند؛ اما مجازات شرایط آن‌ها را وخیم‌تر کرده و آن‌ها را در چرخه تبهکارانه فرو می‌برد؛ تا جایی که آن‌ها به رفتارهای افسار گسیخته ادامه داده و مریض‌تر و خشن‌تر می‌شوند. مسئله این است که آن‌ها دیر یا زود به جامعه باز می‌گردند و این فرایند، شبیه آزار دادن یک سگ و نگهداری آن در قفس است تا جایی که دیوانه و شرور می‌شود و سپس یک روز در وسط خیابان رها می‌گردد. به رغم هزینه‌های گزاف محاکمه و مجازات در برخورد با جرم به روش‌های قبلی، متأسفانه کم‌تر هزینه‌ای صرف تحقیق راجع به ارزیابی اقدامات واکنشی انجام شده نسبت به جرم می‌گردد (همان: ۳۰۰). چرا که هنوز برنامه‌های زندان به ندرت مضر تلقی می‌شوند (مای، ۲۰۰۰: ۲۴). زمانی که ارزیابی از برنامه‌های صورت گرفته وجود نداشته باشد؛ تعیین آن‌چه مرتبط با تکرار جرم است مشکل می‌باشد (مای، ۲۰۰۰: ۲۷).

برای اثبات این مسئله که آیا حبس به واسطه ناتوان‌سازی واقعاً در ارتکاب جرم مؤثر است؛ باید چند گزاره اثبات شود: نخست این که زندانیان سابق در زندان نباید فوراً با زندانیان جدید جایگزین شوند. مثلاً اگر یک سارق با سارق قبلی جایگزین شود؛ حبس تعداد کلی جرم سرقت را تغییر نمی‌دهد (کوتر و اولن، ۲۰۱۲: ۵۰۲). دیگر این که، باید نرخ تکرار بزه مجرمان مکرر در طول دوره بزه کاریشان کاهش محسوسی داشته باشد. چرا که اصولاً برای برخی مجرمان حبس بر زمان ارتکاب جرم و نه نرخ آن تأثیرگذار است. توضیح آن که، در صورت محکومیت بزه کار به حبس، تنها تا پایان مدت محکومیت او ناتوان از ارتکاب جرم می‌گردد؛ یعنی فاصله زمانی میان جرم نخست و تکرار جرم وی بیش‌تر می‌گردد؛ نه این که به معنای واقعی حبس مؤثر در کاهش نرخ تکرار جرم باشد.

شمار دیگری از پژوهش‌های میدانی تلاش کردند تا اثر ناتوان‌سازی حبس و در نتیجه تأثیر آن بر ارتقای امنیت عمومی را بررسی کنند. یکی از این پژوهش‌ها مطالعه‌ای میدانی بر روی ۳۳۶۰۵۲ بزه‌کار انجام داد که دارای پیشینه‌های جنایی متفاوت بودند. پژوهشگران ارتباط میان طول مدت اقامت در زندان و بازگشت به جرم را ارزیابی کرده و دریافتند که محکومیت‌های طولانی‌تر در زندان با ۳ درصد افزایش در بازگشت به جرم ارتباط دارد. به طور متوسط مجرمانی که ۳۰ ماه زندانی بودند؛ نرخ تکرار جرم ۲۹ درصد و مجرمانی که ۱۲,۹ ماه در زندان سپری کردند؛ نرخ جرم ۲۶ درصد داشتند (مک‌گور، ۲۰۰۰: ۳)، (ریت، ۲۰۱۰: ۷).

در پژوهشی دیگر، دانشمندانی که به مقایسه آثار زندان با مجازات‌های جامعه‌محور پرداخته بودند؛ دریافتند که حبس در مقایسه با کیفی‌های اجتماعی هفت درصد نرخ تکرار جرم را افزایش می‌دهد. یکی از دلایل این داده‌ها آن است که پیوندهای خانوادگی و اجتماعی بزه‌کارانی که مدت طولانی را در زندان سپری می‌کنند؛ از هم گسسته و البته این قبیل بزه‌کاران فرصت اشتغال و غیره را نیز از دست می‌دهند (ریت، ۲۰۱۰: ۷). تمامی این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که برخلاف تصور اولیه، حبس‌های طولانی مدت از طریق افزایش احتمال تکرار جرم امنیت عمومی را کاهش می‌دهند.

در ژوئن ۱۹۸۲ نمایندگان ایالت کالیفرنیا لایحه‌ای را تصویب کردند که مطابق آن مدت زمان حبس برای چند جرم خاص (قتل، سرقت از منزل، حمله‌ی مسلحانه) ۵ سال افزایش پیدا می‌کرد. محققان متوجه شدند که یکسال پس از تصویب این قانون ۴ درصد از میزان ارتکاب جرم کاسته شد. البته برای پژوهش‌گران روشن بود که کاهش فوری نرخ جرائم را نمی‌توان به ناتوان‌سازی ناشی از افزایش مدت حبس نسبت داد. بلکه کاهش ایجاد شده نتیجه بازدارندگی جزئی بود. مقصود از بازدارندگی جزئی این است که مجرمان با افزایش مجازات، از ارتکاب جرم منصرف نمی‌شوند؛ بلکه ممکن است نوع جرم یا زمان ارتکاب آن را تغییر دهند (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۴: ۶۸). امروزه تلاش برای تأمین

امنیت از طریق خشونت مجازات و ناتوان‌سازی، موجب ازدحام جمعیت کیفری شده است و سیاست سلب توان بزه‌کاری از طریق حبس، رویکردی متروکه در کنترل مجرمان به شمار می‌آید. در مقابل، سیاست‌هایی که زمینه را برای پیشگیری غیرکیفری از جرم فراهم می‌کنند؛ تأثیر بیش‌تری بر افزایش امنیت عمومی دارند (یه، ۲۰۱۵: ۶۰).

نتیجه‌گیری

بر اساس شماری از نظریه‌های فلسفی در خصوص مجازات، خشونت کیفری و یا به تعبیری واکنش‌های شدید می‌تواند زمینه را برای کاهش نرخ تکرار جرم و به طور کلی میزان بزه‌کاری فراهم آورد. نظریه‌های پیش‌گفته بر این عقیده مبتنی شده‌اند که خشونت مجازات دارای اثر بازدارنده بوده و به همین واسطه موجب کاهش تکرار جرم، از سوی فردی که متحمل رنج شده است، می‌گردد. هم‌چنین، بازدارندگی عام نیز از دیگر نتایج مجازات‌های شدید است. از آن گذشته، مجازات شدید می‌تواند حس ندامت اخلاقی را در بزه‌کار ایجاد کرده و به او بفهماند که با ارتکاب جرم به جامعه و بزه‌دیده آسیب رسانده است. سلول‌های انفرادی زندان که رنجی معنوی به بزه‌کار تحمیل می‌کنند؛ مکانی مناسب برای مراقبه و وادار کردن وی به اندیشه در خصوص زشتی رفتار ارتكابی است. در نتیجه، خشونت مجازات زمینه ساز دگرگونی اخلاقی مجرمین خواهد بود. حتی اگر مجازات فاقد اثر بازدارندگی بوده و یا ناتوان از اصلاح مجرمین باشد؛ حداقل می‌تواند از طریق سلب توان بزه‌کاری امنیت عمومی را در جامعه ارتقاء دهد. بدین ترتیب، حبس طولانی‌تر (حبس به عنوان مصداقی از یک کیفر شدید) به منزله امنیت پایدارتر است.

برخلاف این پیش‌فرض‌های فلسفی، مطالعات میدانی به اثبات رسانده‌اند که خشونت مجازات هیچ یک از اهداف سه‌گانه‌ی مذکور را به صورت کامل محقق نمی‌کند. نخست آن‌که، ایده بازدارندگی مبتنی بر چند پیش‌فرض بنیادین است و هیچ یک از این پیش‌فرض‌ها به صورت مطلق به اثبات نرسیده‌اند. در نتیجه نمی‌توان اثر بازدارندگی مجازات‌های

شدید و خشن را کاملاً پذیرفت. دیگر آن‌که، خشونت هرگز مسیری مناسب برای اصلاح نیست. چرا که مجازات بیش از هر چیز حس انتقام را در وجود بزه‌کار شعله‌ور می‌سازد. در نهایت، این ایده که مجازات موجب سلب توان بزه‌کار می‌گردد نیز به صورت مطلق قابل پذیرش نیست. مجازات تنها فاصله مابین جرم نخستین و تکرار جرم را بیش‌تر می‌کند؛ نه این‌که نرخ واقعی ارتکاب جرم را کاهش دهد.

پیشنهادها

با توجه به آن‌چه گذشت؛ می‌توان پیشنهادهایی به شرح ذیل ارائه نمود:

۱ برخلاف تصور مرسوم، تحقق اهدافی هم‌چون اصلاح و جامعه‌پذیری و در نتیجه پیشگیری از جرم در شمار کارکردهای ذاتی واکنش‌های کیفری نبوده و در مقابل مربوط به دیگر حوزه‌های زندگی اجتماعی هم‌چون خانواده، آموزش و پرورش و غیره می‌باشد؛ بنابراین، نخستین گام برای تحقق آرمان پیشگیری از جرم، ایجاد تغییری بنیادین در نگرش دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری و نیز دیگر متولیان این حوزه در خصوص کارکردهای ذاتی واکنش‌های کیفری قهر آمیز است.

۲ برای پیشگیری از ارتکاب و تکرار جرم باید با بهره‌گیری از یک سیاست جنایی منسجم به تقویت کارآیی نهادهای بهنجارساز نظیر مدرسه و خانواده پرداخت. چرا که ارتکاب جرم پیش از هر چیز ناشی از عملکرد نه‌چندان مثبت این نهادهاست.

۳ در نظر گرفتن سازوکارهایی برای توزیع عادلانه منابع اجتماعی نقشی بسزا در کاهش ارتکاب جرم خواهد داشت. «احساس بزه‌دیدگی» می‌تواند عاملی مؤثر برای توجیه جرم تلقی شود. هر فرد متعارفی ممکن است به واسطه غلبه این احساس، برای کسب منافی که آن‌ها را حق خود می‌پندارد؛ دست به ارتکاب جرم بزند. در این صورت، تحمیل مجازات‌های سرکوبگر بر این فرد، کم‌ترین اثر را در اصلاح و یا حتی بازدارندگی وی ندارد. در مقابل،

باید ریشه‌های تولید احساس بزه‌دیدگی در وی که موجب توجیه جرم شده است را شناخته و مرتفع نمود.

۴ از جمله دلایل مؤثر در تکرار جرم، الصاق برچسب مجرم به فردی است که پس از تحمل مجازات دین خود را به جامعه ادا کرده است؛ بنابراین، پیشگیری از گرایش مجدد وی به ارتکاب رفتار مجرمانه، نیازمند حضور فعال نهادهای بازپذیر کننده‌ی اجتماعی است. این بازپذیری می‌تواند شامل اقداماتی نظیر ایجاد فرصت‌های مشروع اشتغال و تشکیل خانواده، دگرگونی در تصویری که بزه‌کار از خود در ذهن دارد و غیره بشود.

۵ توجه به مسئله افزایش سرمایه‌های اجتماعی بزه‌کاران، زمینه‌ساز کاهش تکرار جرم می‌گردد. این سرمایه‌های اجتماعی به منزله پیوندهایی نامرئی، بزه‌کار را پس از تحمل مجازات به بخش متعارف جامعه متصل می‌کند.

۶ توجه بیش از پیش به معیارهای پیشگیری وضعی نیز تأثیری قابل توجه بر کاهش نرخ بزه‌کاری و تکرار جرم دارد. به نحوی که بزه‌کار به هنگام محاسبه عقلانی در یابد هزینه‌های ارتکاب جرم بیش از منافع آن است.

فهرست منابع

- ابوالمعالی، خدیجه (۱۳۸۹)، نظریه‌های جرم‌شناختی و بزهکاری، (چاپ اول) تهران: انتشارات ارجمند
- بکاریا، سزار، رساله جرائم و مجازات‌ها، ترجمه محمدعلی اردبیلی (۱۳۸۵)، بنیاد حقوقی میزان.
- پاک نهاد، امیر (۱۳۸۸)، سیاست جنایی ریسک‌مدار، (چاپ اول)، بنیاد حقوقی میزان.
- پوپ واین، د. سامونز، روانشناسی و جرم، ترجمه داوود نجفی توانا (۱۳۸۳)، بنیاد حقوقی میزان.
- رندی، بورام. ورهاگن، دیوید، سنجش و مهار خطر خشونت در نوجوانان، ترجمه محمدی، عطا الله (۱۳۹۰)، تهران: کتاب ارجمند (با همکاری انتشارات ارجمند و نسل فردا).
- شمس، علی (۱۳۹۲)، آسیب‌شناسی زندان (چاپ اول) تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- غلامی، حسین (۱۳۸۲)، تکرار جرم (چاپ اول) بنیاد حقوقی میزان.
- دادبان، حسن و آقایی، سارا (۱۳۸۸)، بازدارندگی و نقش آن در پیشگیری از جرم، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، فصلنامه حقوق، شماره سوم.
- جوان جعفری، عبدالرضا و ساداتی، سید محمدجواد (۱۳۹۴)، مفهوم قدرت در جامعه‌شناسی کیفری، پژوهش حقوق کیفری، شماره یازدهم.
- جوان جعفری، عبد الرضا؛ ساداتی، سید محمدجواد (۱۳۹۱)، سزاگرایی در فلسفه کیفر، پژوهش حقوق کیفری، شماره پنجم.
- معظمی، شهلا (۱۳۷۹)، پیشگیری از تکرار جرم، اصلاح و تربیت، اصلاح و تربیت، شماره شصت و چهارم
- محمودی جانکی، فیروز و آقایی، سارا (۱۳۹۰)، بررسی نظریه بازدارندگی مجازات، فصلنامه حقوق، شماره دوم.
- یزدیان جعفری، جعفر (۱۳۹۱)، نقدی بر ناتوان‌سازی گزینشی به عنوان روشی برای پیشگیری کیفری، حقوق جزا و جرم‌شناسی، شماره هجدهم.
- John P. May (2000), How Americas Rush Incarcerate Creates More Violence, California: Sage Publication.
- Cooter Robert. D. Thomas s Ulen (2012), Law and Economics, (6th ed) california: Prentice Hall.
- Matthew O'Keefe (1989) Retribution And Restitution, An occasional publication of the Libertarian Alliance, 25 Chapter Chambers, Esterbrooke Street, London SW1P 4NN
- Brown, Brian, and Greg Jolivet. (2005), A Primer: Three-strikes-The Impact After More Than a Decade, California Legislative Analyst's Office (LAO)."
- Wright(2010)Valerie. Deterrence in criminal justice: Evaluating certainty vs. severity of punishment, Sentencing Project.

- McGuire, James. (2000) What works in reducing criminality, Conference Reducing Criminality: Partnerships and Best Practice. Australian Institute of Criminology, WA Ministry of Justice.
- Woessner, Gunda, and Andreas Schwedler. (2014), Correctional Treatment of Sexual and Violent Offenders Therapeutic Change, Prison Climate, and Recidivism, Criminal Justice and Behavior, 41.7.
- Gilligan, James, and Bandy Lee (2004), Beyond the Prison Paradigm: From Provoking Violence to Preventing It by Creating “Anti-Prisons”(Residential Colleges and Therapeutic Communities), Annals of the New York Academy of Sciences, 1036.1.
- Yeh, Stuart S. (2015), The Electronic Monitoring Paradigm: A Proposal for Transforming Criminal Justice in the USA, Laws, 4.1.
- <http://www.tebyan-zn.ir>